

تاریخ اجتماعی کفش و حرفه کفاشی در جهان سنتی اسلام

نگار ذیلابی^۱

(دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۲۰، پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۲۰)

چکیده

پوشیدن کفش (=پای‌افزار) برای محافظت پا و سهولت در حرکت، از ایام کهن در ایران و بین‌النهرین و تمدن‌های پیرامون، عمدتاً در میان جوامع شهرنشین رایج بوده و حرفه کفاشی هم جزو یکی از مشاغل اصلی و پررونق شمرده می‌شده است. در این مقاله با بررسی طیف وسیعی از منابع تاریخی، ادبی و اجتماعی، انواع کفش‌ها و نیز الگوی شغل کفاشی در ساختار و بافتار جهان سنتی اسلامی با رهیافت توصیف غلیظ (توصیف پرجزئیات)^۲، بازجسته و استخراج شده است. استخراج الگوی عمومی شغل کفاشی با پژوهش ابعاد پدیداری کفش و کفاشی از جمله تنوع واژگان، ابزارها و ادوات کار، فضای حرفه‌ای (کارگاه کفاشی)، اخلاق حرفه‌ای، نظارت و احتساب کفاشان و درآمدهای اصلی و فرعی و پایگاه شغلی و جایگاه اجتماعی آنها صورت گرفته است. بر خلاف تصور، کفاشان با وجود تنوع در تولیدات و نیاز همه گروه‌های جامعه به محصولاتشان، جزو اصناف پردرآمد نبوده‌اند و اعضای این صنف را در جهان اسلام اغلب گروه‌های فرودست‌تر اجتماعی تشکیل می‌داده‌اند.

واژگان کلیدی: کفش؛ کفاش؛ کارگاه کفاشی؛ مشاغل؛ اصناف.

۱. استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه شهید بهشتی، N_zeilabi@sbu.ac.ir

2. Thick description

پیشینه پژوهش

درباره تاریخ کفش و حرفه کفاشی پژوهش جامعی از منظر تاریخ اجتماعی و با توجه به مناطق مختلف جهان اسلام بر اساس متون کهن در دست نیست. مقاله‌های مربوط به این موضوع، غالباً دوره معاصر را به ویژه از منظر مردم‌شناسانه و مرتبط با منطقه‌ای خاص در بر می‌گیرد: مقاله «بررسی فرهنگ کفش و کفاشی در شهر تهران» نوشته اصغر عسکری خانقاه، علیرضا آفاجانی و فاطمه میرزایی ۱ و مقاله «چاروق دوزی در زنجان» تحقیق محمد کاظم ملکی ۲، از آن جمله است.

روش

در این پژوهش، از رهیافت توصیف غلیظ یا توصیف تفصیلی استفاده شده است. این رهیافت با آثار مردم‌شناس معاصر، کلیفورد گیرتز، رایج شد و اکنون علاوه بر مردم‌شناسی در اغلب قلمروهای علوم انسانی از جمله در مطالعات تاریخ اجتماعی و تاریخ فرهنگی، به کار می‌رود و از جمله روش‌هایی است که تا حد چشمگیری پژوهش و نتایج آن را از آسیب تعمیم ناقص و کلی‌گویی برکنار نگاه می‌دارد. در این رهیافت داده‌های بسیار بر اساس طیف متنوعی از منابع گرد می‌آیند و پس از دسته‌بندی داده‌ها از منظر تاریخی و نیز موضوعی، نه فقط خود پدیدار، بلکه زمینه تاریخی و بافتار فرهنگی و اجتماعی آن نیز توضیح داده می‌شود (در این باره نک. فربرن، ۲۸۴، ۲۹۶-۲۹۷).

در رهیافت توصیف غلیظ، محقق، مفاهیم یک جامعه معین (مثلاً در این اینجا، پوشاک کفش و صنف کفاشان) و قواعد حاکم بر آن و مجموعه واژگان کلیدی و به طور کلی هر مجموعه‌ای از داده‌ها را که از آن جامعه مورد بررسی اطلاعی به دست می‌دهند، مطالعه می‌کند. به عبارت دیگر، در این مرحله، اطلاعات حاکی از عادات و رفتارها، نشانه‌ها و اشاره‌ها، پوشش، خوراک، شیوه‌های کار، آیین‌ها و مراسم و هر آنچه که جامعه را به صورت جزئی و تا حد ممکن دقیق، برای محقق آشکار و معنادار می‌کنند، گردآوری، دسته‌بندی و پردازش می‌شود. در این رهیافت هر چه بسامد و فراوانی یک داده در موضوع مشخص بیشتر باشد، بخت نتیجه‌گیری درست‌تر بالا می‌رود. بر این اساس، داده‌های منفرد، در نگاه اول نمی‌تواند پایه استنتاج باشد و فقط تحت ضوابط و شرایط

۱. فرهنگ مردم ایران، بهار ۱۳۸۸، ش. ۱۶، ص ۸۱-۱۰۲.

۲. هنر و مردم، اردیبهشت ۱۳۵۷، ش. ۱۸۷، ص ۵۴-۶۰.

تحلیل خاص مورد توجه قرار می‌گیرد. در این زمینه باید توجه داشت که رهیافت توصیف غلیظ با این تفصیل را نمی‌توان برای جمعیتی عظیم به کار برد و بنابراین باید برای دست‌یافتن به امکان وصف جامع و تفصیلی، جوامع کوچک‌تر و محدودتری را انتخاب کرد.

مقدمه

در شبه‌جزیره عربستان انواع محدودی از کفش شناخته شده بود و معمولاً جوامع متمرکز در شهرها و گروه‌های ثروتمند از کفش استفاده می‌کردند، با این حال، تنوع وسیعی در پای‌افزارهای مسلمانان، در نتیجه فتوحات در سرزمین‌هایی چون بین‌النهرین و ایران و اندلس پدید آمده است که برخلاف شبه‌جزیره، در تولید گونه‌های مختلف کفش‌ها، سابقه‌ای بسیار طولانی داشته‌اند (جادر، ۱۲۱). در منابع دوره اسلامی، توصیفات درباره کفش‌ها و حرفه کفاشی تفصیل و غنای کافی ندارد، ظاهراً از این‌رو که بسیار کمتر از لباس‌های سر و بدن به چشم می‌آمده و نقش آن در تعیین مرتبه و اعتبار اجتماعی و جایگاه طبقاتی افراد به اندازه پوشاک دیگر نبوده است. از سوی دیگر، در تصاویر به‌جا مانده از قرون میانه اسلامی نیز نمی‌توان اطلاعات کافی درباره کفش‌ها به دست آورد، زیرا در این تصاویر، غالباً دامن لباس‌ها، روی کفش‌ها را پوشانده یا این‌که افراد در حالت نشسته تصویر شده‌اند و کفش‌های آنها در تصاویر، کمتر به چشم می‌آید (عبیدی، ۳۲۹؛ مقر، ۱۹۱). هم‌چنین بیشترین گزارش‌های موجود درباره کفش‌ها، راجع به خواص و وابستگی ایشان است. از این‌رو، نمی‌توان در باب میزان رواج و فراگیری استفاده از کفش در میان طبقات فروتر و مردم عادی جوامع اسلامی، اطلاع روشنی کسب کرد. این اندازه دانسته است که حتی در قرون متأخر نیز در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی مثلاً در شمال آفریقا، مردمان فرودست، ساکنان ریف‌ها و نیز کوه‌نشینان، پابره‌نه راه می‌رفتند و برای حفاظت پاها، از پارچه‌های کهنه یا پوست شتر و گاو... استفاده می‌کردند (حسن وزان، ۱۰۲/۱، ۱۴۱، ۳۵۹، ۳۶۹؛ مقر، ۱۹۱).

انواع کفش در جهان اسلام

در تقسیم‌بندی کلی، کفش‌های رایج در سرزمین‌های اسلامی بر دو گونه بوده است: انواعی که از یک تخت، ساخته و با بند یا تسمه در قسمت جلو و عقب برپا استوار می‌شد و تقریباً روباز بود و انواعی که پوشش کامل روی تخت نصب می‌شد و پا به طور کامل در

داخل کفش قرار می‌گرفت. طبعاً هر یک از این دوگونه، برحسب اضافات و نیز بر اساس جنس تخت، بند، روپوش و رنگ‌ها و تزیینات و اندازه ساقه و پاشنه، تنوع وسیعی داشته و هر یک به نامی شهرت می‌یافته‌اند. صرف‌نظر از اختلاف‌های موجود در منابع و به‌ویژه لغت‌نامه‌ها در این موارد، دو واژه نعل (یا صندل) و خف (موزه / پوتین و چکمه) به‌ترتیب بر دو گونه یاد شده اطلاق گردیده‌اند.

نعل

نعل یا صندل عنوان عمومی مجموعه متنوعی از کفش‌هایی بود که تخت آن را به اندازه طول پای انسان می‌بریدند و با بندهایی برپا استوار می‌کردند (دزی، ۴۲۱-۴۲۲؛ جبوری، ۳۲۴-۳۲۶، ۳۲۸؛ جادر، ۱۲۴-۱۲۵). بنابر اقوال مشهور نزد عرب، اولین کسی که نعل به پا کرد، جزیمه‌الابرش‌بن مالک بود (ابن قتیبه، ۱۸۵۰ م.: ۲۷۴)؛ در حالی که شواهد باستان‌شناختی نشان می‌دهد که پوشیدن نعل از ادوار بسیار کهن نزد سامیان شناخته شده بوده است (جبوری، ۳۲۰). از واژه نعل به معنای کفش در قرآن (طه: ۱۲) و شعر جاهلی (اعشی، ۳۰۷۴ ابن کلبی، ۲۲؛ نیز جبوری، ۳۱۷) یاد شده است. در نزد اعراب پیش از اسلام و نیز در صدر اسلام، به پا کردن نعل، نشانه تنعم و برخوردار بودن و چه بسا برخی، به این که نعل‌های خود را وصله نمی‌زنند و نعل‌های پاره را دور می‌اندازند، تفاخر می‌کردند (نابغه زیبایی، ۴۹؛ جاحظ، البیان، ۱۰۷/۳؛ جبوری، ۳۱۸) و اصولاً حتی واژه «کفش به پا کرده» در برابر حاف (پابره‌نه)، کنایه از شخص متنعم بود (خنساء، ۱۶؛ جبوری، ص ۳۲۰). پیامبر اکرم (ص) خود نعل می‌پوشید (ابن‌ماجه، ۲/۱۱۹۴-۱۱۹۵؛ نجاری، ۴۹/۷-۵۰) و هم اصحابش را به پوشیدن نعل توصیه می‌کرد (ابوداؤد، ۳۷۵/۴؛ محمدبن اثیر، ۶۵۴/۱۰). ایشان اصحاب را از راه رفتن با یک لنگه نعل منع می‌کرد (بخاری، ۴۹/۷؛ ابوداؤد، ۳۷۶-۳۷۷؛ برای توصیه ایشان به ترتیب به پا کردن نعل با تقدم پای راست، نک: همان، ۴/۳۷۷-۳۷۸؛ ابن‌ماجه، ۲/۱۱۹۵). پیامبر (ص)، علی (ع) و برخی دیگر از صحابه، خودشان نعل‌های پاره‌شان را در خانه تعمیر و ترمیم می‌کردند (ابن‌حنبل، ۲۶۰/۶؛ ترمذی، ۶۳۴/۵؛ نیز محمدبن فارس جمیل، ۱۳۸-۱۳۹). از احکام شرعی راجع به نعل در اسلام یکی آن است که ظاهراً مسح کشیدن روی نعل در صدر اسلام جایز بود (ترمذی، ۱۶۷/۱؛ محمدبن اثیر، ۶۵۵/۱۰). هم‌چنین گفته شده (ابن‌سعد، ۱/۴۱۲-۴۱۳) که پیامبر گاه در حالی که نعلین به پا داشت نماز می‌گزارد. دیگر آن که پوشیدن نعل در هنگام احرام منعی نداشت (بخاری،

۴۹/۷؛ محمدبن فارس جمیل، ۱۳۷). زنان نیز در صدر اسلام نعل به پا می‌کردند (ترمذی، ۲۴۴/۴) و گاه حتی یک جفت نعل، مهریه یک زن برای ازدواج قرار می‌گرفت (ترمذی، ۴۲۰/۳؛ محمدبن فارس جمیل، ۱۳۷-۱۳۸) با این حال، ابوداؤد (۳۵۵/۴) در «باب لباس النساء» آورده که پیامبر زنان را از پوشیدن نعل و تشبه به مردان نهی کرده است. در عصر پیامبر اکرم، از نعل، گاه برای حد زدن بر متخلفان استفاده می‌شد (مثلاً چهل ضربه نعل) و گویا در زمان عمر بود که به جای نعل، از تازیانه در اجرای حد استفاده کردند (ترمذی، ۴۷/۴؛ محمدبن فارس جمیل، ۱۳۸).

در صدر اسلام، انواع مختلفی از نعل‌ها از رنگ‌ها و جنس‌های گوناگون از جمله از چرم گاو و شتر رایج بود (کلینی، ۴۶۵-۴۶۶؛ مسعودی، ۱/۱۷۱؛ محمدبن فارس، جمیل، ۱۳۹). نعل‌های نازک و ظریفی به موسوم به سبتیه که چرم آنها به کلی از موی سترده شده بود، کفش اغنیا محسوب می‌شد و مطابق پسند برخورداران بود (جاحظ، همانجا؛ جبوری، ۳۲۱-۳۲۲؛ احمدعلی، ۵۸) و گویا برعکس نعل‌های دیگر، سگ‌ها آن را نمی‌خوردند (جاحظ، همان، ۱۰۹/۳) زنان عرب این عصر، در سوگواری‌ها، نعل‌های سبتیه را بر صورت خود می‌کوفتند (دیوان هذلیین، ۱/۱۲۲؛ جاحظ، البیان، ۱۱۱/۳). نعل دیگری که در آن عصر مشهور بود، در یمن ساخته می‌شد و به خَصْرَمِیه موسوم بود و پیامبر نیز از این نعل به پا می‌کرد (ابن سعد، ۱/۴۱۱؛ جبوری، ۳۲۸). علاوه بر این‌ها، در عصر اموی و عباسی نیز انواع دیگری از نعل‌ها رواج یافت. از جمله نعل مروانی که در هنگام راه رفتن صدا می‌داد (قلقشندی، ۱/۴۲۸). در این دوران، نعل‌های مُسَعَّرَه (خزدوزی شده)، مَدَهْوَنَه، مَخَصَّرَه و کِنْبَانِیَه را نیز که از انواع مرغوب و گران‌قیمت نعل بودند، بسیار می‌پسندیدند (وشاء، ۱/۱۸۰، ۱۸۶؛ مسعودی، ۱/۱۳۵؛ عبیدی، ۳۳۲). نعل سندیه (ابومطهر ازدی، ۳۷؛ وشاء، ۱/۲۴۳، ۲۷۴) را که ضخیم و سنگین و پاشنه‌بلند بود، غالباً مجوسیان به پا می‌کردند (جاحظ، بخلاء، ۱۰۴؛ احسن، ۴۸). مداس، نعل سبکی بود برای داخل خانه و نیز رفتن به حمام که مردان و زنان از آن استفاده می‌کردند و معمولاً با سوزن‌دوزی تزیین می‌شد (ابن جوزی، ۱۳۸۶؛ ظراف، ۸۳؛ دزی، ۱۸۶؛ احسن، ۴۹). صندل‌هایی از پارچه دبیقی نیز تهیه می‌شد که غالباً آن را با جواهرات می‌آراستند (عبیدی، ۳۳۳؛ احسن، ۶۸).

تَمَشُک نیز نعلی سبک بود که ظاهراً افراد طبقات پایین و تهی‌دستان به پا می‌کردند (تنوخی، ۲۸۱/۳؛ احسن، ۴۹).

قرق، نعلی مردانه و زنانه بود که در مغرب و اندلس رواج داشت (مقر، ۱۲۶-۱۲۷) و

پوشیدن گونه‌ای از آن را ابن‌تومرت، رهبر معنوی موحدون ممنوع ساخت (صنهاجی، ۳۱) چنان‌که برخی از اهل پرهیز، پوشیدن قرق را به سبب تکلف بسیاری که در تزیین آن معمول بود محل شبهه می‌انگاشتند (مقر، ۱۸۹).

قُبْقَاب، نعل چوبی، با پاشنه‌ای بلند در حدود ۱۰ تا ۲۵ سانتی‌متر بود که از چوب لیمو، عناب و توت به ظرافت ساخته و با صدف، نقره و جز آنها تزیین می‌شد و از این‌رو گران‌قیمت بود. این نوع از نعل‌ها را بیشتر اعیان و اشراف در مرکز و غرب جهان اسلام به پا می‌کردند. این نعل‌ها را هم در مراسم رسمی و هم در منزل و نیز در حمام می‌پوشیدند و به ویژه چون به واسطه پاشنه بلندش، قد را بلندتر نشان می‌داد، توجه زنان را جلب می‌کرد، ضمن آن که به واسطه آن، دامن بلند لباس بر زمین کشیده نمی‌شد (ابن‌تغری بردی، ۱۷۶/۹؛ حسن‌وزان، ۱/۲۴۳-۲۴۴؛ مقر، ۱۲۴-۱۲۵، ۱۸۷؛ جادر، ۱۲۵-۱۲۶؛ دزی، ۳۴۷-۳۴۹؛ مصری، ۱۴۸-۱۴۹). البته انواع ارزان و ساده‌ای از این کفش‌ها را هم می‌ساختند که گاه خَیران، آنها را در مکتب‌خانه‌ها در میان ایتم توزیع می‌کردند (مصری، ۱۴۹).

خُف

دومین گونه بزرگ کفش‌های رایج در دوره اسلامی، خف نامیده می‌شد. خف، حداقل تا بالای قوزک پا را می‌پوشاند و انواع بلندتر آن، تا زانو هم می‌رسید و غالباً بدون پاشنه و جنس آن از چرم بوده و در رنگ‌های مختلف تهیه شده است (عبیدی، ۳۱۸-۳۲۳؛ مقر، ۱۹۰).

از خف هم نظیر نعل در احادیث نبوی یاد شده است (بخاری، ۴۹/۷؛ مالک، ۹۲۹-۹۳۰). پیامبر اکرم، پاره‌ای از آداب به پاکردن خف را به اصحاب خود متذکر می‌شد (ابن‌ماجه، ۱۱۹۵/۲؛ ابی‌داوود، ۳۷۷/۴؛ ابن‌سعد، ۴۱۴/۱؛ مالک، ۳۶/۱).

در برخی از احادیث آمده که مُحرم نباید خف بپوشد مگر آن‌که نعل یافت نشود و در این صورت، باید خف را از قسمت قوزک، چاک داد (بخاری، همانجا؛ ابن‌ماجه، ۹۷۷/۲). گفته شده (ابن‌ماجه، ۱۴۰۹، ۲۴۶) که پیامبر پوشیدن خف سیاه‌رنگ را ترجیح می‌داد و از پوشیدن خف سرخ اکراه داشت و آن را لباس شهرت می‌دانست، با این حال کلینی (۴۶۶/۶) روایتی در تأیید پوشیدن خف سرخ‌رنگ آورده است.

در عصر پیامبر، گاه به ایشان خف هدیه می‌کردند، از جمله دحیه کلبی (ترمذی، ۲۴۰/۴) و نجاشی (ابن‌ماجه، ۱۱۹۶/۲). درباره تفاوت خف‌های زنانه و مردانه، قیمت،

فراگیری یا محل تولید خف در عصر نبوی اطلاع روشنی در دست نیست (محمدبن فارس جمیل، ۱۳۲-۱۳۳).

خف در عصر اموی هم رایج بود و عبدالملک مروان، خف زرد می‌پوشید (جاحظ، تاج، ۱۳۳۲، ۴۷). در عصر عباسی و فاطمی، از خلفا گرفته تا کاتبان و خطیبان و عامه مردم، خف به پا می‌کردند (صابی، ۱۳۸۳، ۷۵، ۹۰؛ ابن نغری بردی، ۲۲۴/۴؛ عبیدی، ۳۱۹؛ برای شواهدی از خف پوشیدن قاضیان، فقیهان، وزیران، افراد شرطه، سواران و صاحب‌منصبان در عصر عباسی، صابی، ۱۴۱۹: ۲۳۸؛ یاقوت، ۱۹۹۳: معجم‌الادباء، ۳۷۳/۱؛ عبیدی، ۳۱۶-۳۲۰).

ظاهراً زنان اهل ذمه در این دوره باید در یک پا خف سیاه و در پای دیگر خفی سفید یا سرخ می‌پوشیدند (عبیدی، ۳۳۱؛ برای نمونه از محدودیت‌های اهل ذمه در پوشیدن نعل‌های منگوله‌دار در عصر اموی نک: ابن‌الحکم، ۱۴۰؛ عبیدی، ۳۳۱).

به گزارش جاحظ (البیان، ۱۰۶/۳) در این دوره، ایرانیان بیشتر به خف و اعراب بیشتر به نعل علاقه داشتند (نیز مقدسی، ۱۲۹، ۳۲۷، درباره علاقه خراسانیان به خف و علاقه اهل عراق به نعل). زنان عصر عباسی به پوشیدن انواع خف‌ها علاقه‌مند بودند و به‌ویژه خف‌های زنانه، مسکوره زهاویه را می‌پسندیدند (صابی، ۱۴۱۶: ۲۵۹؛ وشاء، ۱/ ۱۸۰، ۱۸۶، ۲۴۳). زنان مصر نیز از عصر فاطمی به بعد به‌ویژه هنگام سواری یا گردش در شهر خف به پا می‌کردند و بازارهای مختلفی برای فروش خف‌های زنانه در مصر برپا بود؛ چنان‌که در عصر ممالیک چرکسی نیز سلطان، امیران و لشکریان خف‌هایی از چرم بلغاری می‌پوشیدند (مقریزی، ۱۴۲۳-۱۴۲۵: ۳/۳۴۶؛ ۴/۱۴۵؛ دزی، ۱۵۵-۱۵۸). اشراف و بزرگان مغرب، زمستان‌ها، خف‌های تهیه شده از چرم بز به رنگ سرخ یا پرتقالی و تابستان‌ها، خف‌های تهیه شده از چرم نازک‌تر به پا می‌کردند و خف پوشیدن، نزد حاکمان و اشراف، کارکنان و صاحبان مناصب حکومتی و نیز مردمان عادی عصر بنی‌مرین بسیار رایج بود (حسن وزان، ۲۳۳/۱-۲۳۴؛ قلقشندی، ۲۰۳/۵-۲۰۴؛ مقر، ۱۹۰؛ برای برخی سرزمین‌های دیگر نک: همان، ۱۲۸؛ جادر، ۱۲۲-۱۲۳؛ مصری، ۱۴۵-۱۴۷).

خف را به شیوه‌های گوناگون می‌آراستند. گویا زیبده زن هارون الرشید اولین کسی بود که خف مرصع به جواهر و شمع عنبر به پا کرد (مسعودی، ۲۱۳/۵). زنان ثروتمند، خف‌هایی زرکش با حاشیه طلادوزی شده و بندهای جواهر یا مروارید نشان به پا می‌کردند (دزی، ۱۵۷) و این تزیین‌ها شامل اشعار و عبارات مکتوب نیز می‌شد (و شاء،

۲۷۳/۱-۲۷۴).

رسم بود که گاه دو یا در شدت سرما، سه خف را با هم به پا می‌کردند (عبیدی، ۳۲۱؛ جادر، ۱۲۲): خف پشمی، سپس خف با آستری از کتان و آن‌گاه، خف از چرم اسب با آستری از کتان و بعد خف از چرم اسب با آستری از پوست گِزگ (ابن بطوطه، ۳۶۲؛ برای آسترهای خف از خز سمور و دله و جر آنها نک: قاضی‌رشید، ۲۱۸؛ احسن، ۴۷). علاوه بر پاپوشی به نام ران، که غالباً زمستان‌ها همراه خف و روی آن پوشیده می‌شد و اطلاع درستی درباره آن نداریم (برای اطلاع اجمالی نک: شابستی، ۱۳۸؛ عبیدی، ۳۲۳-۳۲۴). سر موزه را نیز روی خف یا همراه آن به پا می‌کردند (عبیدی، ۳۲۵). عبیدی (همانجا) سر موزه را ساپوش و چیزی شبه گترهای کوهنوردان امروزی دانسته؛ در حالی که دزی (۲۰۲-۲۰۳)، سر موزه، را با جرموق (جوهری، ۳/ ۴۵۴۴ ذیل «جرموق») یکی گرفته است، به معنای خف گشادی که روی خف دیگر به پا می‌کردند (برای تأیید دیگری از این معنا برای سرموزه، نک: مصری، ۱۴۷). باتوجه به این که موزه فارسی یا معرب آن (موزج) به معنای خف به کار می‌رفته است (جوهری، ۳/ ۱۵۵۷؛ جوالیقی، ۳۱۱؛ دزی، ۴۱۳)، این قول که سرموزه را روی موزه / خف می‌پوشیدند، درست‌تر به نظر می‌رسد.

خف به سبب ساق بلند، کاربردهای جانبی دیگری داشته است: می‌شد از خف برای برداشتن آب از چاه و سیراب کردن حیوانات استفاده کرد (مالک، ۲/ ۹۲۹-۹۳۰؛ ابن بطوطه، ۵۴۸؛ محمدبن فارس جمیل، ۱۳۱). از خف برای حمل و نقل یا پنهان کردن برخی اشیاء نیز استفاده می‌شد: حسن بن مخلد، وزیر معتمد، دفتر موجودی خزائن (ابن طقطقی، ۲۹۸) و محمد بن عبدالملک زیات، کاتب واثق و علی بن عیسی، وزیر مقتدر، دوات و ابزار نگارش خود را در خف خویش نگاه می‌داشتند (صابی، ۱۳۸۳: ۶۸-۶۷). نامه‌ها، خوراکی‌ها و شیشه شراب، دستمال و نیز کارد و خنجر را نیز گاه در خف نهان می‌کردند (صابی، همان، ص ۴۳-۴۴؛ قاضی رشید، ۲۱۸؛ عبیدی، ۳۲۲-۳۲۱؛ متز، ۲/ ۴۳۰؛ احسن، ۴۷).

تقریباً از پایان قرون میانه اسلامی، در حوزه‌های مختلف جهان اسلام به‌ویژه در مغرب و شمال افریقا (مقر، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۸۶، ۱۸۸؛ دزی، ۱۸۷، ۲۲۴-۲۲۵، ۳۶۲-۳۶۳؛ مسیلمه عبدالرسول عبد، ۲۴۳)، ایران (شاردن، ۴/ ۷-۶؛ دومان، ۱۰۲؛ فیگوئروا، ۱۵۷؛ پولاک، ۱۱۷-۱۱۵؛ ویلز، ۲۲۸؛ طباطبایی اردکانی، ۳۸۲) و عثمانی (مصری، ۱۴۳-۱۴۴، ۱۴۸) تنوع وسیعی از کفش‌ها وجود داشته است (برای مثال برای انواع کفش‌ها در تهران معاصر، نک: خانقاه و دیگران، ۸۵-۱۰۰). هرچند هم‌چنان

جمعیت‌هایی از ساکنان سرزمین‌های اسلامی مثلاً بدویان مصر و بخش‌هایی از آفریقا، پابره‌نه راه می‌رفتند یا حداکثر از پاپوش‌های ابتدایی استفاده می‌کردند (دزی، ۴۲۱).

سنت‌ها و باورهای عامیانه مربوط به کفش

کفش در جهان اسلام، گاه به مثابه جزئی فرهنگی مورد توجه بوده است: در سنت اسلامی، ورود با کفش به مساجد، حرم‌ها و مصلی‌ها ممنوع است و باید هنگام حضور در این مکان‌ها، کفش از پای بیرون کرد (عبیدی، ۳۲۶). به سبب این سنت، در برخی از این مکان‌ها برای جلوگیری از سرقت کفش‌ها (ناصرخسرو، ۱۳۷۳: ۷؛ ابن جوزی، ۱۳۸۶: ۸۳)، جای خاصی به عنوان کفش‌داری به مجموعه ساختمان و کارکنان اضافه شود و چنین عنصری در خارج از فرهنگ اسلامی غالباً دیده نمی‌شود. باورهای عامیانه‌ای هم درباره کفش‌ها شکل گرفته است، از جمله، در عراق، اگر موقع در آوردن کفش از پای، یک لنگه آن روی لنگه دیگر سوار شود می‌گفتند که صاحب کفش به مسافرتی خواهد رفت؛ اگر کفشی را واژگونه می‌دیدند، برمی‌گرداندند تا ارواح شریر در آن جای نگیرند؛ وقتی خانه یا اتومبیل نو می‌خریدند کفش کهنه‌ای را در گردن گاوی می‌آویختند که دافع چشم زخم باشد (رملاوی، ۷۶؛ برای باورهای مشابه در ایران نک: هدایت، ۷۸-۷۹، ۸۷-۸۸، ۱۰۲، ۱۱۲).

در ایران معتقد بودند کفش‌های زنان باید بسیار کوچک‌تر از پای آنان ساخته شود تا در هنگام راه رفتن، عملاً روی پنجه حرکت کنند و به‌ناچار به آرامی بخرامند (پولاک، ۱۱۵-۱۱۷). در مصر به کفش‌های شیخی صونی به نام جَلْسَنی که در مسجدی به نام او در قاهره نگهداری می‌شود، تبرک می‌جسته‌اند (امین، ۳۹۹). برخی ضرب‌المثها، کنایات و لطیفه‌ها نیز با موضوع کفش شکل گرفته است از جمله تطبیق نعل به نعل (جبوری، ۳۳۲-۳۳۳؛ ابن‌منظور، ذیل «حذو» و «نعل») و پا در کفش کسی کردن (دهخدا، ۱۳۵۷، ۱ / ۳۹۴؛ برای تفصیل نک: جبوری، ۳۳۱-۳۳۵؛ دهخدا، ۱۳۵۷، ۱۲۲۱/۳-۱۲۲۲).

کفاش: عنوان سازنده و فروشنده کفش

واژه کفاش که به صورت صیغه مبالغه عربی از واژه فارسی کفش بر ساخته شده است، در حوزه این زبان کاربرد دارد (دهخدا؛ معین، ذیل واژه) و در منابع عربی واژه‌های دیگری چون خفاف (سازنده خف)، نعال (سازنده نعل) و حذاء به صورت عمومی به کار می‌رود؛

ضمن آنکه سازندگان انواع معین از کفش‌ها معمولاً عنوانی منسوب به همان گونه کفش دارند مثلاً قَرَاق (سازنده قَرَق در اندلس و شمال افریقا، نک: مقر، ۱۸۹) یا البوابیجه (سازنده بابوج / پاپوش) در فلسطین (کهن، ۹۳).

کفش کالای پر مصرفی بوده است و از این رو در منابع مختلف از صدر اسلام به بعد به وجود کارگاه‌ها و بازارهای کفش در شهرهای جهان اسلام اشارات بسیار هست (نک: ازرقی، ۱/ ۶۰۴، ۲/ ۸۹۲، در مکه؛ ابن حوقل، ۱/ ۱۲۰، صقلیه؛ مقدسی، ۲۲۶ در قیروان؛ وزان، ۱/ ۲۳۳-۲۳۴، فاس؛ اولیاءچلبی، ۱/ ۵۹۹-۶۰۰، استانبول؛ شاردن، ۷ (۲)/ ۳۶۴، اصفهان؛ کارری، ۲۲، تبریز؛ اورسل، ۲۴۲، تهران؛ آهنگ، ۳۰، کابل) و هر چند بسیاری از مردمان طبقات فرودست به‌ویژه در مناطق روستایی و کوهستانی پا برهنه راه می‌رفتند (نک: وزان، ۱/ ۱۰۲، ۱۴۱، ۳۵۹؛ مقر، ۱۹۱)، در شهرها به‌ویژه شهرهای بزرگ جهان اسلام، تولید و فروش انواع کفشها، حرفه‌ای پررونق بوده است. به نوشته ناصر خسرو (۱۲۴)، در سال ۴۳۸ ق در میان صنعتگران شهر قزوین، جماعت کفشگران از همه بیشتر بوده‌اند. بازارهای کفشان در مصر، فراوان و بازار کفشان قاهره مشهور بود (نک: مقریزی، خطط، ۳/ ۲۸۶، ۳۳۸، ۳۴۶؛ مصری، ۱۴۲-۱۴۳). به گزارش حسن وزان (۲۳۳/۱) در حدود نیمه قرن دهم، در بازار فاس، یکصد و پنجاه دکان کفافی وجود داشت. به گزارش هولتسر (۵، ۱۳) در ایران عصر قاجاری، در شهر اصفهان با جمعیت حدود سی هزار نفر، ۲۵۰ کفش‌دوز فعال بوده‌اند. در همین دوران، ارباب (۶۱) شمار کفش‌دوزی‌های قم را در ۱۲۹۵، چهارده باب ذکر کرده است؛ به گزارش خسروی (۶۸) در تهران دهه ۱۳۴۰ ش، با جمعیت دو میلیون نفر، سی هزار کارگر در سه هزار کفافی کار می‌کردند.

در برخی کارگاه‌ها صرفاً کفش‌های زنانه تولید می‌شد و زنانه‌دوزی یک رشته مستقل شغلی در این کار به حساب می‌آمد و برخی نیز به صورت اختصاصی کفش‌های بچه‌گانه تولید می‌کردند (نک: مقریزی، خطط، ۳/ ۳۴۶؛ وزان، ۱/ ۲۳۴؛ دالمانی، ۲/ ۵۷۴؛ لوطورنو، ۱/ ۴۸۳). به علاوه، گاه تولید و فروش نوع خاصی از کفش به صورت تخصصی انجام می‌شد مثلاً ارسی‌دوزی، گرجی‌دوزی، ساغری‌دوزی، چکمه‌دوزی، چرمی‌دوزی و جز آنها در ایران از عصر صفوی به بعد (شاردن، ۱، ج ۷ (۲)/ ۳۶۷؛ تحویلدار، ۹۸-۹۹؛ شهری‌باف، تاریخ، ۲/ ۵۷۷).

کفش را یا در همان کارگاه تولیدی برای فروش عرضه می‌کردند یا پس از تولید، در دکان‌های جداگانه به فروش می‌رساندند (همانجا)؛ فروش کفش با دوره‌گردی و عرضه آن در خانه و اندرونی‌ها نیز مرسوم بود، زیرا در برخی مناطق زنان اعیان برای خرید به بازارها نمی‌رفتند (مونس‌الدوله، ۳۲۵).

کارگاه کفاشی و ادوات کار

کارگاه کفاشی، حجره‌ای معمولاً تاریک و نمور بود و مجموعه کار تولید در آن به سه صورت انجام می‌شد: تک‌دوزی، که در آن همه عملیات کفش‌دوزی را یک نفر انجام می‌داد؛ دودوزی، که در آن یک نفر زیر کاری و ساخت بدنه اصلی کفش را برعهده داشت و نفر دوم، روکاری و پرداخت نهایی را انجام می‌داد و سری‌دوزی، که در آن با تقسیم کار تخصصی هر کارگر بخشی از جریان تولید را برعهده داشت و همین شیوه، رایج‌ترین روش تولید در کارگاه‌های کفاشی بوده است (شهری‌باف، همان، ۵۷۹/۲؛ خسروی، ۶۷). در تک‌دوزی و دودوزی، تولید بسیار کند و محدود بود و کفاشان بسته به نوع کفش روزانه یک تا پنج جفت کفش تولید می‌کردند اما در سری‌دوزی، بسته به شمار کارگران، حجم تولید بسیار بیشتر می‌شد؛ البته در این شیوه تولید، غیبت هریک از کارگران ویژه کار در روند تولید وقفه ایجاد می‌کرد (نک: خسروی، همانجا، ۷۴-۷۵؛ مکملی، ۶۰). تنظیم شمار کارگران متخصص در هر یک از مهارت‌های کفش‌دوزی برحسب حجم و کیفیت تولید و نوع کفش متفاوت بود، ولی عموماً کارگران این کارگاه‌ها عبارت بودند از: استادکار و سرپرست کارگاه، کارگری که دوخت‌دوز را انجام می‌داد، دستیار او و نیز شاگردی که کار خدمات‌رسانی به این افراد را برعهده داشت (نک: شهری‌باف، همانجا؛ همایونی، ۲۲۷-۲۲۹). در کارگاه‌های کفاشی در تهران دهه ۱۳۴۰ش، معمولاً حدود ده نفر کار می‌کردند (خسروی، ۶۸، ۷۴-۷۵).

ابزار کار تولید سنتی کفش از دیرباز تغییر چندانی نکرده بود: نخ، سوزن، درفش، گاز (برای کشیدن رویه کفش به قالب)، گاز میخ‌کش، انواع میخ، چکش، گزن (برای بریدن و صاف کردن لبه دور کفش)، مشته (برای کوبیدن چرم)، دمی، موم و جز آن‌ها (شهری‌باف، تاریخ، ۵۸۱-۵۸۰/۲، ۳۰۶/۴، ۳۲۲؛ مکملی، ۵۵-۵۸؛ همایونی، ۲۲۹-۲۳۱؛ برای تفصیل درباره اصطلاحات کفاشی در ایران میرزایی، ۱۳۸۶ش). کفاشان برای تأمین مواد اولیه و ابزار خود به اصناف دیگر وابسته بودند: برای تهیه چرم به دباغان (کهن، ۹۳) و برای ابزار به فروشندگان ادوات فولادی (شهری‌باف، ۵۹/۴). برای

ساخت پاشنه کفش نیز، سراجان و نیز دوره‌گردانی از خانه‌ها و کوچه‌ها و پادگان‌ها کفش‌های کهنه و خرده‌های چرم را جمع‌آوری می‌کردند و مواد قابل استفاده را به کفاشان می‌فروختند (همان، ۳/۳۳۷-۳۳۸).

کفاشان علاوه بر تولید، به تعمیر و بازسازی کفش نیز می‌پرداختند. تعمیر یا پینه‌دوزی کفش عبارت بود از دوخت و دوز شکافتگی‌ها و پارگی‌های کفش، تعویض پاشنه و نیم تخت و کف و تنگ و گشاد کردن و تعویض بند و سگک و جز آنها (۲/۶۶۵). کار تعمیر به صورت حرفه‌ای مستقل نیز دیده می‌شد و پینه‌دوزان / اسکافیان هم به صورت دوره‌گردی و هم به صورت مستقر در دکان‌های کوچک بدین کار می‌پرداختند و برخی از آنها به صورت محدود، خود کفش‌های تازه هم می‌دوختند. بر عکس کار کفاشان که معمولاً در آستانه اعیاد و مناسبت‌های جشنی رونق می‌گرفت، کار پینه‌دوزی همواره پررونق بود (کهن، ۹۶؛ شهری‌باف، همان، ۲/۶۶۱-۶۶۲).

درآمدها و جایگاه اجتماعی کفاشان

به سبب کمبود اطلاعات درباره قیمت‌های تمام شده و نیز قیمت‌های فروش انواع کفش‌ها در دوره‌های مختلف و میزان تولید و فروش آنها (احسن، ۱، ۷۴؛ حسن وزان، ۱/۲۴۳) به‌ندرت می‌توان درباره میزان درآمد کفاشان آگاهی درستی به دست داد. ظاهراً در تابستان‌ها فروش کفش کاهش می‌یافت، از آن‌رو که به علت گرمی هوا اغلب مردم گیوه می‌پوشیدند (هولتسر، ۴۳). بنابر برخی فهرست‌های مالیاتی در اصفهان و تهران عصر قاجاری (همان، ۲۹؛ نجمی، ۳۶۴-۳۶۵)، میزان مالیات تعیین شده برای کفاشان نشان می‌دهد که آنان در این دوره درآمد بالایی نداشته‌اند. با این حال گاه دستگاه‌های حکومتی یا وقف‌گذاران، در حجم قابل توجهی کفش به کفاشان سفارش می‌دادند و کار تولید رونق می‌یافت (کهن، ۹۴). در یک نمونه از وقف‌گذاری از این دست، بدر بن حسنویه، از امرای دینور و همدان در قرن پنجم ق، سالانه سه هزار دینار به کفاشان و اسکافیان می‌داد که برای مسافران در راه مانده در مسیر حج، کفش بدوزند یا کفش‌های آنان را تعمیر کنند (ابن جوزی، المنتظم، ۱۴۱۲: ۱۵/۱۰۵؛ ابن کثیر، ۱۱/۳۵۴).

با آنکه کفاشان کمابیش از طبقات فرودست به شمار می‌آمدند، برخی معاریف از علما و شعرا نیز به این حرفه منسوب بودند و بسیاری هم به آن اشتغال داشتند و در نام ایشان

عنوان خفاف، نعال / نعالی و حذاء هست (سمعانی، ۱۹۰-۱۹۱/۲، ۳۸۶-۳۸۸، ۵/۵۰۹-۵۰۸؛ ذهبی، تاریخ، ۷۵/۲۲، ۷۹، ۹۵، ۱۷۵، ۶۸/۲۳، ۴۶۳، ۵۲۹، ۵۸/۲۵، ۱۶۴، ۴۴۷، ۱۱۹/۲۶؛ درباره شاعران صادقی افشار، ۹۶؛ آذربیدگلی، ۵۲۰).

نظارت بر صنف کفاشان

صنف کفاشان نیز همچون اصناف دیگر زیر نظر رئیس / استاد / شیخ فعالیت می کرد که بر همه امور حرفه‌ای از جمله تهیه و توزیع مواد اولیه و فروش محصول نظارت داشت و درباره مسائل صنف در برابر مراجع حکومتی پاسخگو بود. در فلسطین عصر عثمانی رئیس صنف را قاضی به پیشنهاد اعضای صنف تعیین و دو نفر را به عنوان دستیاران او منصوب می کرد (کهن، ۹۴). تربیت حرفه‌ای شاگردان نیز در درون صنف انجام می شد و او پس از کسب تأیید در درون صنف و نیز از جانب قاضی، می توانست به عنوان استادکار در صنف کفاشان وارد شود (همان، ۹۵).

در تولید کفش، تقلب هم دیده می شد: برخی برای صرفه جویی، از مواد نامرغوب و دست دوم استفاده می کردند (شهری باف، همان، ۳/۳۳۸، ۴/۳۲۳) و به همین سبب جماعت کفاش به تنگ چشمی شهرت یافته بود (همان، ۲/۵۸۶). همچنین کفاشان در برابر اعتراضات مشتریان درباره کیفیت و به ویژه تنگی یا گشادی کفش، همواره با بهانه‌هایی می کوشیدند مشتری را قانع کنند (همان، ۲/۵۹۵-۵۹۶). عادت حرفه‌ای دیگر کفاشان آن بود که کار مشتریان را به موقع به پایان نمی رساندند، چنان که درباره این سابقه آنان در تأخیر در کار، حکایاتی در اخبار ظریفان مشهور بوده است (ابن جوزی، اخبار الطراف، ۱۳۸۶، ۶۷). از این رو، محتسبان علاوه بر منع کفاشان از به کار بردن مواد اولیه نامرغوب یا ناپاک در تولید کفش، آنان را از تأخیر در انجام کار مشتریان برحذر می داشتند (شیزری، ۷۳؛ ابن اخوه، ۲۳۳).

منع و تحریم‌های شرعی غالباً به خود کفش ناظر بود نه به کار کفاشی، با این حال گاه برخی حاکمان مسلمان با زمینه‌های شرعی، در این باره احکامی صادر می کردند، مثلاً الحاکم فاطمی در ۴۰۴ یا ۴۰۵ ق، دستور داد زنان جز به ضرورت از خانه‌ها خارج نشوند و به همین لحاظ، کفاشان را از ساختن کفش‌های زنانه منع کرد (ابن جوزی، المنتظم، ۱۴۱۲: ۱۰۱/۱۵؛ ابن کثیر، ۳۵۳/۱۱) یا بنابر مآخذی (شیزری، همانجا؛ ونشیرسی، ۴۲۰/۶؛ مقر، ۱۲۸) فقها و محتسبان، کفاشان را از ساختن کفش‌های صدادار زنانه نهی می کردند (برای نمونه‌ای دیگر از این منع کفش‌های تجملی زنانه، نک: مقریزی، خطط،

۴ (۱) / ۳۰۳.

نتیجه

تاریخ اجتماعی کفش و کفاشان در ساختار و بافتار جهان سنتی اسلام در شمار مباحثی است که در کنار پژوهش‌های مشابه درباره انواع دیگر پوشاک و حرفه‌های مرتبط با آن‌ها می‌تواند تصویر روشنی از نحوه زیست روزانه مردم عادی در سرزمین‌های اسلامی به دست دهد. این دسته از مطالعات که بر اساس مدل الگویاب و با مراجعه به انبوهی از شواهد و مستندات در طیف وسیعی از منابع و مآخذ بررسی می‌شود، امکان بازنمایی بخش عمده‌ای از تاریخ اجتماعی را فراهم می‌آورد و در پژوهش‌های آتی می‌تواند اطلاعات را درباره موضوعات وابسته تکمیل کند. هم‌چنین تنوع واژگانی و دلالت‌های مختلف هر واژه برای تفکیک انواع کفش‌ها و تبیین روش‌شناسانه چگونگی ارتباط زبان‌شناسی و تاریخ اجتماعی و تعامل متقابل این دو ساحت، خود موضوعی مستقل است و در زبان فارسی و عربی چنانکه در خور است به آن توجه نشده و می‌توان انتظار داشت که در پی مطالعات موردی، این حوزه‌های روش‌شناسانه بیش از پیش محل بررسی و نظر باشد.

منابع

- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، ۱۹۶۵-۱۹۶۶.
- ابن اخوه، معالم القره فی احکام الحسبه، چاپ محمد محمود شعبان و صدیق احمد عیسی مطیعی، قم ۱۴۰۸
- ابن بطوطه ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، ۱۳۸۵-۱۳۸۶/۱۹۶۵-۱۹۶۶.
- ابن بطوطه، رحله ابن بطوطه، چاپ محمد عبدالمنعم عربیان، و مصطفی قصاب، بیروت، ۱۴۰۷/۱۹۸۷.
- ابن تغری بردی، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، قاهره، ۱۹۷۲.
- ابن جوزی، اخبار الظراف و المتماجنین، چاپ محمد بحر العلوم، نجف ۱۳۸۶/۱۹۶۶.
- ابن جوزی، المنتظم، چاپ محمود مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت ۱۴۱۲/۱۹۹۲.
- ابن جوزی، تلبیس ابلیس، چاپ سید جمیلی، بیروت، ۱۴۰۹/۱۹۸۹.
- ابن حنبل، احمد، مسند احمد بن حنبل، دارالفکر، بی تا.
- ابن حوقل، صوره الارض، لیدن، ۱۹۳۸-۱۹۳۹.
- ابن سعد، الطبقات الکبری، چاپ احسان عباس، بیروت، ۱۴۰۵/۱۹۸۵.
- ابن طقطقی، الفخری فی الاداب السلطانیه و الدول الاسلامیه، بی جا، ۱۸۶۰.
- ابن عبدالحکم، سیره عمر بن عبدالعزیز، چاپ احمد عبید، بیروت، ۱۴۰۴/۱۹۸۴.

- ابن قتیبه، المعارف، چاپ فردیناند ووستنفلد، گوتینگن، ۱۸۵۰.
- ابن کلبی، کتاب الاصنام، چاپ احمد زکی پاشا، قاهره-تهران، ۱۳۴۸.
- ابن ماجه، سنن ابن ماجه، چاپ استانبول، ۱۹۸۱/۱۴۰۱.
- ابن منظور، لسان العرب، چاپ علی شیری، بیروت، ۱۹۹۲/۱۴۱۲.
- ابن کثیر، البدایة و النهایة، چاپ دارالفکر العربی، حیزه، [بی تا].
- ابوداود، سنن ابی داود، چاپ استانبول، ۱۹۹۲/۱۴۱۳.
- ابومطهر ازدی، حکایه ابی القاسم بغدادی، چاپ قاسم محمد رجب، بغداد، ازروی چاپ هایدلبرگ، ۱۹۰۲.
- احمد علی، صالح، المنسوجات و الالبسه العربیه فی العهود الاسلامیه الاولی، بیروت، ۲۰۰۳.
- آزریگدلی، لطفعلی بیگ، آتشکده آذر (نیمه دوم)، بخش افکار معاصرین، چاپ میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۷۸ ش
- ارباب، محمدتقی بیگ، تاریخ دارالایمان قم، چاپ مدرسی طباطبایی، تهران، ۱۳۵۳ ش
- ازرقی، ابولید محمدبن عبدالله بن احمد، اخبار مکه و ماجاء فیها من الآثار، چاپ عبدالملک بن عبدالله بن دهیس، [بی جا]، ۲۰۰۳/۱۴۲۴.
- اعشی، دیوان اعشی الکبیر، چاپ و شرح محمد احمد قاسم، بیروت، ۱۹۹۴/۱۴۱۵.
- آمال مصری، ازبیا المراه فی العصر العثماني، قاهره، ۱۹۹۹/۱۴۱۹.
- امین، احمد، قاموس العادات و التقالید و التعابیر المصریه، قاهره ۱۹۵۳.
- آهنگ، محمد آصف، یادداشتها و برداشتهایی از کابل قدیم، کابل ۱۳۸۴ ش.
- اورسل، ارنست، سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، ۱۳۸۲ ش
- اولیا چلبی، اولیا چلبی سیاحتنامه سی، استانبول، ۱۳۱۴.
- بخاری، صحیح بخاری، چاپ استانبول، ۱۹۹۲/۱۴۱۳.
- پولاک، یاکوب ادوارد، سفرنامه پولاک، ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، ۱۳۶۱.
- تحویلدار، میرزا حسین خان، جغرافیای اصفهان: جغرافیای طبیعی و انسانی و آمار اصناف شهر، چاپ منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۲ ش
- ترمذی، سنن ترمذی، چاپ استانبول، ۱۹۸۱/۱۴۰۱.
- تنوخی، نشوار المحاضره، چاپ عبود شالچی، بیروت، ۱۹۷۱/۱۳۹۱.
- جاحظ، البیان و التبیین، چاپ عبدالسلام محمد هارون، بیروت، ۱۹۴۸.
- جاحظ، التبصر بالتجاره، چاپ حسن حسین عبدالوهاب، دمشق، ۱۹۶۶.
- جاحظ، البخلاء، چاپ محمد طه حاجری، قاهره، بی تا.
- جاحظ، تاج، چاپ احمد زکی پاشا، قاهره، ۱۹۱۴/۱۳۳۲.
- جادر، ولید محمود، الازبیا الشعبیه فی العراق، بغداد، ۱۹۷۹.
- جادر، ولید محمود، الازبیا الشعبیه فی العراق، بغداد، ۱۹۷۹.
- جبوری، یحیی، الملابس العربیه فی الشعر الجاهلی، بیروت، ۱۹۸۹.
- جوالیقی، ابومنصور، المعرب، چاپ احمد محمد شاکر، قاهره، ۱۳۶۱.
- جوهری، صحاح، چاپ احمد عبدالغفور عطار، تهران، ۱۳۶۸.

- خسرو خسروی، «کفشگری»، کاوش، ش ۱۲، مهر ۱۳۴۲
- خنساء، دیوان خنساء، بیروت، ۱۳۸۹/۱۹۶۹.
- دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، تهران، ۱۳۵۷.
- دالمانی، هانری زنه، از خراسان تا بختیاری، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران ۱۳۷۸ ش
- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران، ۱۳۷۷.
- دیوان الهمذلیین، القسم الاول، شعر ابی ذؤیب، قاهره، ۱۳۶۴/۱۹۴۵.
- ذهبی، تاریخ الاسلام، چاپ عمر عبدالسلام تدمری، بیروت ۱۴۰۹
- رملای، جرجیس محمد، «فی المعتقدات الشعبي»، التراث الشعبي، س. ۲۲-۲۳، ش ۱، ۱۹۹۲.
- سلیمه عبدالرسول عبد، «ملابس العمل لذوی المهن و الحرف من خلال النصوص التاريخیه و اللوحات الاثریه»، سومر، س ۳۷، ش ۱-۲، بغداد، ۱۹۸۱.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد، الانساب، چاپ عبدالله عمر بارودی، بیروت، ۱۴۰۸/۱۹۸۸.
- شایبستی، علی بن محمد، دیارات، چاپ کورکیس عواد، بغداد، ۱۳۸۶/۱۹۶۶.
- شهری باف، جعفر، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم، زندگی، کسب و کار، تهران ۱۳۶۷ ش
- شیزری، عبدالرحمان بن نصر، نه‌ایة‌الرتبة فی طلب الحسبة، چاپ سیدالباز عربنی، بیروت ۱۴۰۱/۱۹۸۱
- صابی، هلال بن محسن، رسوم دارالخلافه، چاپ میخائیل عواد، بغداد، ۱۳۸۳/۱۹۶۴.
- صابی، الوزراء، چاپ خلیل منصور، بیروت، ۱۴۱۹/۱۹۹۸.
- صادقی افشار، تذکرة مجمع الخواص، ترجمه عبدالرسول خیامپور، تبریز ۱۳۲۷ ش.
- صنهاجی، ابوبکر بن علی، اخبار المهدی بن تومرت، چاپ عبدالحمید حاجیات، الجزائر، ۱۹۸۶.
- طباطبایی اردکانی، محمود، فرهنگ عامه اردکانی، تهران، ۱۳۸۱.
- عبیدی، صلاح حسین، الملابس العربیة الاسلامیة فی العصر العباسی من المصادر التاريخیه و الاثریه، بغداد، ۱۹۸۰.
- فربرن، مایلز، تاریخ اجتماعی؛ مسائل، راهبردها و روشها، ترجمه ابراهیم موسی پور بشلی و محمد ابراهیم باسط، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۴.
- قاضی رشید، الذخائر و التحف، چاپ محمد حمیدالله، کویت، ۱۹۵۹.
- قلقشندی، احمد بن علی، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، قاهره، ۱۹۱۰-۱۹۲۰.
- کارری، جملی، سفرنامه کارری، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تهران، ۱۳۴۸ ش
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، چاپ علی اکبر غفاری، بیروت، ۱۴۰۱.
- لوطونو، روجی، فاس قبل الحمايه، ترجمه محمد حجی و محمد اخضر، بیروت، ۱۴۱۲/۱۹۹۲
- مالک، الموطأ، چاپ استانبول، ۱۴۰۱/۱۹۸۱.
- متز، آدام، تمدن اسلامی در قرن چهارم، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، ۱۳۶۴.
- محمد بن فارس جمیل، "اللباس فی عصر الرسول (ص)، دراسه مستعده من مصادر الحديث النبوی الشریف"، حویلیات کلیه الاداب، سال ۴، رساله ش. ۹۱ (کویت، ۱۴۱۴-۱۴۱۵/۱۹۹۳-۱۹۹۴).
- مسعودی، مروج الذهب، چاپ شارل پلا، بیروت، ۱۹۶۵-۱۹۷۹.
- مسلم، صحیح مسلم، استانبول، ۱۴۱۳/۱۹۹۲.

- مصری، آمال، الازياء المرأة في العصر العثماني، قاهره ۱۴۱۹/۱۹۹۹
- معین، محمد، فرهنگ معین، تهران ۱۳۶۳ ش
- مقدسی، محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، چاپ دخویه، لیدن، ۱۸۷۷.
- مقر، محمد، اللباس المغربي من بداية الدولة المرينية الى العصر السعدي، رباط، ۲۰۰۶
- مقریزی، اتعاظ الحنفاء، چاپ جمال الدین شیبال، قاهره، ۱۳۸۷/۱۹۶۷.
- مقریزی، خطط، چاپ ایمن فواد سید، لندن، ۱۴۲۲-۱۴۲۵/۲۰۰۲-۲۰۰۵.
- مکملی، محمد کاظم، «چاروق دوزی در زنجان»، هنر و مردم، سال ۱۶، ش ۱۸۷، اردیبهشت ۱۳۵۷
- مونس الدوله، خاطرات مونس الدوله، ندیمه حرمرای ناصرالدین شاه، چاپ سیروس سعدوندیان، تهران ۱۳۸۰ ش
- میرزایی، شهرداد، واژه نامه توصیفی کفش گری، تهران، ۱۳۸۶ ش
- نابغه ذبیانی، دیوان، چاپ محمد طاهر عاشور، تونس، ۱۹۸۶.
- ناصر خسرو، سفرنامه ناصر خسرو، چاپ محسن خادم، تهران، ۱۳۸۲ ش
- نجمی، ناصر، طهران عهد ناصری، تهران، ۱۳۶۴ ش
- هدایت، صادق، نیرنگستان، تهران، ۱۳۴۲.
- همایونی، صادق، فرهنگ مردم سروستان، مشهد، ۱۳۷۱ ش
- هولتسر، ارنست، ایران در یکصد و سیزده سال پیش، بخش نخست، اصفهان، ترجمه محمد عاصمی، [تهران ۱۳۵۵ ش].
- وزان فاسی، حسن بن محمد، وصف افریقیا، ترجمه محمد حجی و محمد اخضر، بیروت، ۱۹۸۳
- وشاء، محمد بن اسحق، الموشی او الظرف و الظرفاء، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵/۱۹۶۵.
- ونشریسی، احمد بن یحیی، المعیار المعرب و الجامع المغرب عن فتاوی علماء افریقیه و الاندلس و المغرب، چاپ محمد حجی، بیروت - رباط، ۱۴۰۱/۱۹۸۱
- ویلز، سفرنامه دکتر ویلز، ایران در یک قرن پیش، ترجمه غلامحسین قراگزلو، تهران، ۱۳۶۸.
- یاقوت، معجم الادباء، چاپ احسان عباس، بیروت، ۱۹۹۳.
- Ahsan, M., *Social life under the Abbasids*, London-New York, 1979.
- Chardin, Jean, *Noyages du chevalier chandin en perse*, Paris 1811;
- Cohen, Amnon, *The Guilds of Ottoman Jerusalem*, Lieden - Boston - London 2001.
- Dozy, Reinhart, *Dictionnaire Detaille des Noms des Vetements chez les Arabes*, Beirut (Amsterdam, 1843).